

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد(ص) و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی خَلَّتْ بِفِتَائِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِکُمْ السَّلَامُ عَلَی الْخُسَینِ وَ
عَلِیِّ بْنِ الْخُسَینِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْخُسَینِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْخُسَینِ يَا لَیْسًا کُنَّا مَعَهُمْ فَتَفُوزَ
قُوزًا عَظِیمًا»

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَی ذَٰلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتِ الْخُسَینَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا»

در تنبیه سوم در سه مسئله بحث می‌شود. مسئله اولی این هست که آیا در مواردی که
علم اجمالی به تکلیف تعبدی و عبادی داریم آیا لازم است وقتی اقدام به انجام یکی از
اطراف می‌کنیم در آن حال قاصد این باشیم که بقیه اطراف را هم مرتکب بشویم؟ به
حیث که اگر شخص بگوید من حالا همین طرف را می‌خواهم انجام بدهم، آن طرف‌ها را
نمی‌خواهم انجام بدهم، آیا اگر درواقع همین طرفی که اختیار کرده برای انجام؛ واقعاً
تکلیف همین بود، آیا این ممثل هست؟ اطاعت کرده؟ از عهده این تکلیف برآمده یا این
که نه، چون این جور قصدی نداشته که من بخواهم بقیه را هم انجام بدهم این هم که
انجام داده ولو مطابق با واقع باشد «لا یحسب شیئاً»؟ مثلاً یقین دارد که در سفر کذائی
که مثلاً پنج فرسخ برود و سه فرسخ برگردد شک دارد این جا به نحو شبهه حکمیه که نماز
قصر است یا تمام است؟ خب، به مقتضای علم اجمالی باید هم قصر بخواند هم تمام
بخواند. حالا آیا وقتی قصر می‌خواند باید قصدش این باشد که من تمام هم می‌خوانم؟
خواهم خواند؟ یا اگر ابتداءً تمام را می‌خواند باید قصدش این باشد که من قصر را هم
خواهم خواند؟ به حیث که اگر تمام را بخواند و قصدش این نباشد که من قصر را هم
انجام خواهم داد و بر همان بسنده کند. بر همان تمام، و بعد بان که اتفاقاً تکلیفش هم
همان تمام بوده، در این جا آیا چون قصد نداشته قصر را انجام دادن در هنگام انجام تمام،
آیا این تمام، این نماز تمامی که خوانده است کلاً نماز است؟ به درد نمی‌خورد اصلاً؟ یا نه،
اگر واقع معلوم شد تمام است وظیفه را انجام داده؟ این یک مسئله.

مسئله ثانیه این هست که حالا اگر قائل شدیم کالشیخ الاعظم قدس سره که لازم است
این کار را بکنیم که هنگامی که یک طرف علم اجمالی را دارد انجام می‌دهد باید همان
موقع قاصد باشد که بقیه اطراف را هم انجام می‌دهد. حالا انجام داد، قبل از این که
بپردازد به بقیه بان و ظهر که همین وظیفه بوده، کشف شد که وظیفه همین بوده، آیا این
الان می‌تواند اکتفاء به همان بکند یا این که نمی‌تواند اکتفا کند؟ این هم مسئله ثانیه.

مسئله ثالثه این هست که در واجبات مترتبه مثل صلاة ظهر و عصر که عصر بر ظهر

مترتب است یا عشاء و مغرب که عشاء بر مغرب مترتب است، آیا در این موارد در جایی که باید تکرار کند برای علم به انجام وظیفه واقعی، آیا در این موارد باید ابتداءً از آن تکلیف مترتب علیه ابتداءً علم به فراغ پیدا بکند؟ ثمّ بپردازد به آن تکلیف مترتب؟ یا این که نه، این لازم نیست؟ هر طرف را می‌تواند هر دو تکلیف را انجام بدهد بعد بعدی را ...، مثل این که حالا قبله مردد شده که کدام طرف است؟ این باید به چهار طرف نماز بخواند، آیا اول باید نماز ظهر را به چهار طرف بخواند که بداند از تکلیف مترتب علیه فارغ شد، بعد شروع کند به نماز عصر خواندن؟ یا این که نه، می‌تواند به هر طرف نماز ظهر و عصرش را بخواند، ثمّ به طرف آخر نماز ظهر و عصر بخواند، همین جور؛ این هم مسئله ثالثه که در مقام، در تنبیه ثالث مورد بحث هست.

خب البته این سه مسئله‌ای که گفتیم هر سه‌ی آن مسائل فقهیه لا اصولیه، این‌ها در فقه باید بحث بشود ولی شیخ اعظم قدس سره تفصیلاً در رسائل این سه مسئله را در ضمن چند تنبیه، دو سه تنبیه بیان فرمودند خیلی تفصیلی. در مصباح الاصول حالا این‌ها را تلفیق کردند در ضمن تنبیه‌الثانی، حالا بعد هم عرض می‌کنیم که این تلفیقی هم که ایشان انجام دادند؛ حالا مقرر نوشته، این تقریر و تقریب یک قدری خلط در آن هست. پس این سه مسئله را ما فعلاً داریم.

المسئلة الأولى؛ این بود که آیا در موارد علم اجمالی به یک تکلیف عبادی و تعبدی نه توصلی؛ تعبدی، آیا در این جا باید وقتی یک طرف را مرتکب می‌شود همان موقع قاصد باشد که بقیه اطراف را هم می‌خواهم انجام بدهم یا این که این لازم نیست؟ شیخ اعظم قدس سره فرموده است که لازم است این کار را بکند که وقتی یک طرف را انجام می‌دهد قاصد باشد طرف‌های دیگر را هم می‌خواهد انجام بدهد. بعد این جزم به انجام بقیه اطراف، این جزم در نهاد او وجود داشته باشد و با این حالت که جازم است که می‌خواهد بقیه را انجام بدهد و قصد جزمی دارد که بقیه را می‌خواهد انجام بدهد هر طرف را انجام بدهد و الا اگر این کار را نکند این عبادت او «لا یقع صحیحاً» این صحیح نخواهد بود و فرموده است که فرق است بین موارد علم اجمالی که ما می‌گوییم باید چنین قصدی داشته باشد و شبهات بدویه که می‌خواهد در شبهات بدویه مثلاً احتیاط بکند. حالا مثلاً کسی شک دارد که به قول ایشان جنابتی بر او عارض شده یا نه؟ می‌خواهد غسل جنابت بکند احتیاطاً، خب در این جا که شبهه بدوی است؛ علم اجمالی وجود ندارد ولو غسل جنابت امر عبادی است، باید قصد قربت بکند اما این جا فقط به احتمال این که لعلّ تکلیف باشد و اگر تکلیفی باشد من می‌خواهم از عهده آن بریایم؛ به همین عنوان که انجام بدهد کفایت می‌کند. اما اگر اطراف علم اجمالی شد نمی‌تواند یک طرف را برگزیند بگوید این را انجام می‌دهم چون محتمل است این جا تکلیف باشد که اگر تکلیفی بود این را انجام داده باشم. آن جا کفایت می‌کند این قصد، این نیت به این شکل انجام دادن که اگر تکلیفی دارم انجام شده باشد. اما این جا که یک تکلیف معلوم بالاجمالی دارد، علم اجمالی دارد، آن نحو نیت و قصد کفایت نمی‌کند بلکه باید این جوری قصد بکند که من این را انجام می‌دهم و جازم باشد همان موقع که این را انجام می‌دهم که اگر آن تکلیف محتمل این جا باشد انجام بشود و همان موقع قاصد است به این که بقیه را هم انجام بدهد. این لازم است. و لکن معروف به عندالاصولیین و الفقهاء این است که نه، چنین چیزی لازم نیست. این جا هم مثل آن جا است، شبهه بدویه و موارد علم اجمالی تفاوتی نمی‌کند. بله، اگر چنین قصدی داشته باشد نوّز علی نور است. قدر مسلم است. اما این جور نیست که اگر هر طرف را که می‌آورد به داعی این بیاورد که اگر این امر دارد من امثال کرده باشم. اگر این دارد، اصلاً بنای او هم بر این است که آن بقیه هست نیاورد.

حاصله ندارد. می‌گوید حالا ما یک نماز تمامی می‌خوانیم. دیگره حالا قصر هم بخوانیم یا فلان نه، و واقعاً همین درست است. اگر درواقع نماز تمام بر او واجب باشد و این هم تمام خوانده این عبادت درست است و فراغ ذمه پیدا کرده، البته به خاطر این حالت او که بی‌اعتنا بوده که اگر آن یکی باشد بیاورم این به قول مرحوم شیخ ممکن است بگویم که یک عقوبتی دارد، یک توبیخی دارد که چنین آدمی است که ...، اما این نماز درست است. این نمازی که خوانده درست است اگر درواقع... خوب حالا دلیل این فرمایش شیخ چیست؟ چرا ایشان چنین مطلبی می‌فرمایند؟ عبارات ایشان در جاهای مختلف رسائل یک مقداری تفاوت‌هایی با هم دارد که برای اهل نظر و دقت یک تفاوت‌هایی می‌توانند پیدا کنند در بیانات ایشان؛ ولی چکیده و سرجمع و لبّ فرمایش این بزرگوار این هست که به حسب (می‌گوییم لعل) حرف‌های بزرگان را نمی‌شود به جزم بعداً به قول استاد در آن عالم بگویند بخندند به ما بگویند نفهمیدید ما چه می‌خواهیم بگویم؟ لعل فرمایش شیخ اعظم قدس سره این باشد که ایشان می‌فرمایند وقتی شما به یک تکلیفی علم داری باید در هنگام انجام آن تکلیف قاصد باشی که آن تکلیف معلومه را من می‌خواهم محقق بسازم. آن تکلیف معلوم را می‌خواهم محقق بسازم. این را باید قصد داشته باشی. خوب در جایی که شما علم تفصیلی به یک تکلیفی داری خوب می‌دانی نماز ظهر واجب است و مردد بین امری نیست، در وطن هستی و می‌دانی چهار رکعتی است، خوب وقتی نماز ظهر را می‌خواهی بخوانی باید قصد تو این باشد که من این کار را انجام می‌دهم تا این امری که خدای متعال می‌داند روی نماز چهار رکعتی آورده و از من خواسته؛ این را محقق ساخته باشم و تحویل مولا بدهم. وقتی هم علم اجمالی داری، پس یک تکلیفی را علم به آن داری دیگره، می‌دانی یک تکلیفی هست. فقط نمی‌دانی این تکلیف این طرف است یا این طرف است؟ به چهار رکعتی تعلق گرفته یا به دو رکعتی تعلق گرفته، پس وقتی می‌خواهی چهار رکعتی را به جا بیاوری باید برای این که قصد تو چه باشد؟ قصد تو این باشد که من این چهار رکعتی را به جا می‌آورم تا آن امر واقعی که وجود دارد و حالا متعلق آن برای من مردد است و نمی‌دانم؛ تا این که آن امر تحقق پیدا کند. آن مأموریه به آن امر تحقق پیدا کند. خوب اگر وقتی این طرف را می‌آوری؛ لازمه این که می‌خواهی این را بیاوری تا آن تحقق پیدا کند این هست که عازم باشی بقیه را هم بیاوری؛ برای این که لعل آن در آن‌ها باشد. این این قصد است که ما می‌بینیم لازم است در موقع اطاعت و امثال که من عمل را می‌آورم تا آن مأموریه به آن امر واقعی محقق شود. برای این دارم می‌آورم. اگر قصدتان این بود لازمه این قصد چیست؟ لازمه این قصد این است که یک قصدی در کنارش می‌روید و آن این است که پس جازم هستم که آن بقیه را هم بیاورم تا آن محقق بشود. برای این که لعل آن این جا نباشد. فلذاست که می‌فرماید اگر کسی قصدش این نباشد که آن بقیه را هم بیاورد انتفاء لازم معنایش انتفاء ملزوم است. اگر قصدش این نیست که بقیه را هم بیاورد پس وقتی که او دارد اولی را هم می‌آورد قصدش این نیست که من می‌خواهم آن مأموریه به آن امر واقعی تحقق پیدا کند. اگر می‌خواهی او تحقق پیدا کند چه طور می‌توانی اکتفاء به این بکنی و حال این که لعل در آن جا باشد؟

پس بنابراین حاصل دلیل شیخ اعظم این است که ما برای اطاعت اوامر معلومه چه تفصیلیه و چه اجمالی؛ امر که معلوم شد و عبادی بود که نیت می‌خواهد باید در مقام اتیان او قصدمان این باشد که من می‌خواهم این را بیاورم برای این که او مأموریه به آن امر تفصیلی یا اجمالی تحقق پیدا کند. داعی من آوردن این است و قصد من و انگیزه من این است. این لازم است. حالا که این لازم شد در موارد علم اجمالی یک لازم دیگری پیدا می‌کنم و آن این است که هر طرف را که انجام می‌دهی قصدت این باشد بقیه را هم

انجام بدهی؛ چون چنین قصدی؛ اگر این را واقعاً داری می‌آوری برای این که آن تحقق پیدا کند و در کنارش علم هم نداری که فقط این است لعلّ آن باشد، لعلّ آن باشد، پس باید همان موقع قصدت این باشد که علاوه بر این که این را می‌آورم آن را هم خواهم آورد، آن را هم خواهم آورد. این فرمایش ایشان است. من حالا در صفحه 303 از این طبع کنگره الثانی؛ می‌فرماید که: «إِنَّ النِّيةَ فِي كُلِّ مِنَ الصَّلَوَاتِ الْمُتَعَدَّةِ عَلَى الْوَجْهِ الْمُتَقَدِّمِ فِي مَسْأَلَةِ الظُّهْرِ وَالْجُمُعَةِ» وقتی صلوات متعدد باشد نیتش باید همان جوری که ما در بحث صلوات ظهر جمعه گفتیم که در صفحه 190 هست، 291 هست، آن جا مراجعه می‌فرمایید. باید این جا هم که صلوات متعدد می‌شود همان جور انجام بدهد. مثلاً اگر می‌خواهد به چهار طرف نماز بخواند به هر طرف که نماز می‌خواند قصدش این باشد من سه طرف دیگر را هم خواهم آورد. اگر قصر و تمام است، وقتی قصر را می‌خواند قصدش این باشد که تمام را هم خواهم آورد و برعکس، «و حاصله: أَنَّهُ يَنْوِي فِي كُلِّ مِنْهُمَا فَعْلَهَا احتیاطاً لإِحْرَازِ الْوَاجِبِ الْوَاقِعِيِّ» این را انجام می‌دهم برای این که آن را احراز کنم که آن واجب واقعی را انجام دادم «الوَاجِبِ الْوَاقِعِيِّ الْمُرَدِّدِ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ صَاحِبِهَا» که آن واجب مردد است بین این که دارد الان انجام می‌دهد و بین صاحبش که بعد، خب «تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ، عَلَى أَنْ يَكُونَ الْقَرَبُ عِلَّةً لِلْإِحْرَازِ» حالا چرا می‌خواهی این را احراز کنیم بعد محقق بسازیم؟ قرینه‌ی الی الله. خب آن نیتی که لازم است این است؛ «و يَتَرَتَّبُ عَلَى هَذَا أَنَّهُ لَا يَدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ حِينَ فَعَلَ أَحَدَهُمَا عَازِماً عَلَى فَعْلِ الْآخَرِ»، این لازمه‌اش است «إِذْ النِّيةُ الْمَذْكُورَةُ لَا تَتَحَقَّقُ بِدُونِ ذَلِكَ»، آن نیتی که گفتیم ما لازم داریم بدون این عزمی که در کنارش باشد محقق نمی‌شود «فَإِنَّ مِنْ قَصْدِ الْاِقْتِصَارِ عَلَى أَحَدِ الْفَعْلَيْنِ لَيْسَ قَاصِداً لِإِمْتِثَالِ الْوَاجِبِ الْوَاقِعِيِّ عَلَى كُلِّ تَقْدِيرٍ»، او نمی‌خواهد «عَلَى كُلِّ تَقْدِيرٍ» آن را انجام ...، می‌گوید اگر این جا بود انجام می‌دهم و الا قصدم این نیست که حتماً او را انجام بدهم و حال این که ما لازم داریم که وقتی انجام می‌دهد جازم باشد که حتماً می‌خواهم آن را انجام بدهم. تا آخر کلام ایشان که عبارات متعدد دیگری حالا بعد از آن هست. لبّ کلام ایشان خلاصه‌اش این شد. پس ایشان درحقیقت از تحلیل این که آن نیتی که ما در عبادات لازم داریم چیست؟ از او یک لازمه‌ای می‌فرماید، یک لازمه قهری او دارد. این لازمه قهری در موارد علم اجمالی این است که وقتی هر کدام را انجام می‌دهد قصدش این باشد که بقیه را هم می‌خواهد انجام بدهد. این فرمایش شیخ اعظم قدس سره.

جوابی که به این فرمایش حالا بزرگان دادند و منهم صاحب الاصول روضوان الله علیه این هست که ما بر این مسئله‌ای که شیخ می‌فرماید که باید هنگام عمل چنین جزمی داشته باشیم، چنین قصد مصمم و مسلمی داشته باشیم که می‌خواهیم آن تکلیفی که برای ما روشن شده؛ حالا تفصیلاً یا اجمالاً، او را در خارج محقق بسازیم به طور جزم مسلم، ما برهان عقلی بر این نداریم ولو در بعض کلمات استفاده می‌شود که گفتند عقلی که حاکم است به اطاعت در این جور جاها این جوری می‌گوید، می‌گوید این جوری باید اطاعت بکنیم. ولی یک ادعایی است که ما وجداناً آن را درک نمی‌کنیم لا یَبِیْنُ و لا مَبِیْنٌ، نه خودش آشکار است وقتی به وجدان، نه برهانی، منبیه بر این هست؛ بنابراین دلیل عقلی برای این نداریم. بلکه اگر کسی... عقل ما دریافت می‌کند، اگر کسی این کارها را انجام داد که شاید مولا بخواهد، به احتمال این که لعل مولا بخواهد، همین مقریش است. انگیزه‌ای من جز این ندارم که اگر او خواسته انجام شده باشد، به نفس هذا عبادیت عبادت تحقق پیدا می‌کند که قبلاً هم در بحث احتیاط این را داشتیم که ما در باب عبادیت عبادت آن که لازم داریم این هست که عمل را مضاف به مولا بیاورد، حالا یا به خاطر این که او امر فرموده یا به خاطر این که او دوست دارد این را و امثال این‌ها. البته اگر کسی

عملی را انجام بدهد برای این که من می‌خواهم این را انجام بدهم برای این که مصالحش گیرم بیاید، مفاسدش از من دور بشود، این محل کلام است که این به درد می‌خورد یا نمی‌خورد؛ هیچ کار به مولا ندارم، من می‌خواهم به این مصلحت برسم، مولا می‌خواهد یا نمی‌خواهد من کار ندارم، خب این عبادت مولا نیست، بندگی مولا نیست، تقرب مولا نیست، کاری به او نداریم. اما اگر کارت را برای این داری انجام می‌دهی که او خواسته، امر کرده یا نه، به امرش هم کار نداری چون او دوست دارد این را، که این مرتبه‌ی بالاتر شاید باشد از آن امر

س: احتمالاً بیشتر است ...

یا احتمالاً لعل دوست داشت، شاید این تازه بالاتر است، آن جا که می‌دانی دوست دارد، می‌دانی امر کرده، این جا نه شاید هم نکرده، فلذا چون شاید نکرده برائت هم داری، می‌توانی راحت بنشین و می‌گویی نه لعل بخواهد، این جا معلوم می‌شود این عبد در مقام عبودیت مرتبه‌ی بالاتری را دارد از آن کسی که می‌داند و می‌خواهد امتثال بکند. فلذا آن جا فرمودند بعضی علماء که این مقرب‌تر است، مقرب‌تر است. پس آن چیزی که ما از نظر عقلی و عقل عملی در این ابواب دریافت می‌کنیم این مقدار است؛ فلذاست که می‌گوییم بین شبهات بدویه و اطراف علم اجمالی تفاوتی نیست، همان جور که آن جا فقط احتمال می‌دهد تکلیف باشد و به قصد این که لعل باشد می‌آورد این عبادت می‌شود این جا هم همین جور.

از نظر شرعی هم دلیلی ما بر این جهت نداریم، آیه‌ای، روایتی، اجماعی، چیزی بر این که شارع مقید فرموده که این جوری امتثال کن، اگر شارع بفرماید اشکالی ندارد ولی ما دلیلی نداریم...

س: اگر بخواهد حق طاعت

ج: بله آقا؟

س: حق طاعت این است که اگر احتمال هم می‌دهی

ج: حالا این هم جواب می‌دهیم.

پس ما دلیلی شرعی هم بر این جور نیت نداریم، دلیل شرعی نداریم، نه آیه‌ای، نه روایتی، نه اجماعی، نه چیزی نداریم، نه سیره‌ی متشرع‌ای و هکذا.

س: این دلیل تلازم شیخ را چه جور رد می‌کنیم؟

ج: آن ملزوم را داریم اشکال می‌کنیم تا چه برسد به، ولی در هنگام نیت عبادت لازم نیست نیت بکند که من به‌طور جازم می‌خواهم آن چیزی که گفته محقق بسازم درست؟ نه به‌طور جازم، می‌خواهم این را انجام بدهم که اگر هست حالا اگر هم محقق نشد یک چیز دیگری بود خیلی خب نشود.

س: یعنی مقدمه‌ای می‌شود بر ...

ج: آهان آن، گفتیم شیخ این را از کجا درآورد؟ از آن که نیت را آن جوری معنا کرد، حالا جواب این‌ها این است که آن ملزوم دلیل ندارد، قبول است اگر آن بود این لازمه‌ی شما

درست بود ولی آن دلیل ندارد.

پس حالا که این جوری شد حالا این جا دو طایفه می‌شویم، تا این جا پس دلیل عقلی بر آن امر ملزوم نداریم، دلیل شرعی هم بر لزوم آن امر ملزوم نداریم. حالا این جا تازه در اصول توی مباحث الفاظ قائل می‌شویم که ما برای این جور قیود مشکوکه می‌توانیم به اطلاقات ادله تمسک کنیم و بحسب اطلاق رفض کنیم این‌ها را، بگوییم مولا گفته صل، نفرموده صل هکذا؛ گفته صم، نفرموده صم به این شکل که در هنگام نیتش این‌ها را بیاورید، پس به اطلاقات آن‌ها تمسک می‌کنیم رفض می‌کنیم اصلاً؛ می‌گوییم دلیل بر عدم چنین چیزهایی داریم، اگر بگوییم نه ما به اطلاقات نمی‌توانیم برای این قیود تمسک کنیم، چون اخذ این‌ها به همان بیانات تفصیلی‌ای که آن جا هست می‌گوید که مباحث خیلی مهم و مفصل و طولانی‌ای هست که گفتند چون تقیید اطلاقات به این اموری که بعد از مرحله‌ی امر است محال است و ممکن نیست فلذا اطلاق هم ممکن نیست، چون نسبت اطلاق و تقیید، عدم و ملکه است، خب نمی‌شود. اگر این حرف را زدیم و آن جا حل نکردیم و قبول کردیم که این چنینی است خب فوقش ما شک می‌کنیم به نحو شبهه‌ی حکمیه، که آیا چنین قیودی لازم داریم؟ در این موارد اصل برائت است ولو عده‌ای فرموده اصل اشتغال است باید این قیود را در این موارد جای اشتغال است؛ ولی ان شاء الله اباحتش ممکن است بعداً در اقل و اکثر ارتباطی بیاید که این جا جای برائت است نه اشتغال. بنابراین خدمت شیخ اعظم گفته می‌شود بر آن ملزومی که شما این لازم را بر آن فرمودید مترتب است، ما بر ترتب این لازم بر او مناقشه نداریم، اگر آن اساس درست شد چنین لازمه‌ای دارد، انما الکلام در این است که آن اساس آن لا دلیل علیه، دلیل عقلی نداریم، دلیل شرعی هم بر لزوم ندارد این مسلم. می‌ماند این که آیا دلیل شرعی بر عدمش وجود دارد یا ندارد؟ یعنی غیر از اصول عملیه، این مبنی است بر این که این جاها به اطلاقات ادله می‌شود تمسک کرد یا نه؟ اگر بگوییم به اطلاقات ادله می‌توان تمسک کرد خب بحسب اطلاقات کدام آیه، کدام روایت است که صلاة یا صوم یا بقیه‌ی عبادات واجب را مقید به این قیود کرده باشد؟ نداریم، هیچ جا نداریم. پس به اطلاقاتش تمسک می‌کنیم می‌گوییم این‌ها لازم نیست. اگر بگویید که نه، این اموری است که به اطلاق نمی‌شود تمسک کرد، چون تقیید اوامر به آنچه که در رتبه‌ی بعد از اوامر تحقق پیدا می‌کند محال است؛ بنابراین تقیید که محال شد اطلاق هم محال خواهد شد چون عدم و ملکه است، خیلی خب نتیجه این می‌شود که ما به نحو شبهه‌ی حکمیه شک می‌کنیم که آیا این‌ها را شارع به گردن ما گذاشته؟ این جور نیت کردن‌ها را به گردن ما گذاشته؟ مازاد بر آنچه که عقل‌مان می‌گوید؟ چون شارع ممکن است مازاد بر آنچه که عقل ما می‌گوید یک چیزی را بگوید لازم است؛ مثلاً عقل ما در عبادات نمی‌گوید باید تلفظ بکنی، می‌گوید باید نیتات این باشد، انگیزه‌ات این باشد، خب حالا در حج ممکن است فرموده باشد باید تلفظ بکنی، کما این که بعضی‌ها احتیاط می‌کنند یا فتوا می‌کنند در حج، خصوص حج. حالا این جا هم همین جور، ممکن است فرموده باشند، خب ما شک می‌کنیم به نحو شبهه‌ی حکمیه فرموده یا نفرموده؟ اصل برائت است علی التحقیق نه اشتغال. پس بنابراین این نسبت به مسأله‌ی اولی، بنابراین این تفصیلی که شیخ اعظم قائل شدند که بین شبهات مقرونه‌ی به علم اجمالی و شبهات بدویه و در شبهات بدویه فرموده است به احتمال تکلیف بیاورید کفایت می‌کند و چیز دیگر لازم نیست در کنارش باشد؛ اما در موارد علم اجمالی به احتمال این که لعل این باشد بیاوری و دیگر قصدت نباشد بقیه را بیاوری به در نمی‌خورد، باید قصدت این باشد که من می‌خواهم آن تکلیف معلوم بالاجمال را اتیان کنم جازماً می‌خواهم او را.... و چون احتمال می‌دهم او در این باشد دارم این را می‌آورم، وقتی چنین قصدی داشتی پس قهراً

قصد دیگری در کنارش هست که من آن بعدی‌ها را خواهم آورد، چون قصدت این است که او را محقق کنی و عقلت هم می‌گوید او را نمی‌توانی محقق کنی الا این که همه‌ی این‌ها را محقق کنی. خب این مسأله‌ی اولی. خب شیخ رضوان‌الله علیه خیلی در صفحات متعدد در چند جا این را هی دنبال فرموده.

مسأله‌ی ثانیه که این‌جا داریم این است که خب حالا اگر

س: ...

ج: من وراء الجدار است مثل این که مثلاً یا من وراء الستون ...

س: اشکال سید الخوی علی شیخ الاعظم هل هو يستحب مورداً فی العبارة الاخری أنما جاء به السيد الخوی من کلام للشیخ فی رسائل فی هذا التنبيه هل يتناسب موضوعاً معاً ... هذا تنبيه الثالث لان هذا التنبيه الثالث موضوعه فی ما اذا انكشف الواقع انما أثر به هو هذا الفعل..

ج: حالا این را عرض می‌کنم خدمت شما، گفتم اختلالی در مصباح‌الاصول حالا در این تقریر وجود دارد حالا آن را عرض می‌کنم.

این سؤالی را هم که یکی از شما آقایان فرمودید آن‌جا یادم رفت در آن اثناء البته جوابش داده شد ولی خب برای تصریح به.. فرمودید که خب بنابر مسلک حق‌الطاعة چی می‌شود؟ احتمال که می‌دهیم شاید این دخالت داشته باشد، شاید شارع جعل کرده باشد و مسلک حق‌الطاعة می‌گوید همین که احتمال هم می‌دهی باید... خب مسلک حق‌الطاعة همان‌طور که قائلینش گفتند در جایی است که برائت شرعی نباشد درست؟ بله اگر ما باشیم احتمال و هیچ مرخص شرعی نداشته باشیم، آن‌جا می‌گوید که آقا حق مولویت مولا این است که به این احتمال اعتنا کنید. اما اگر خود مولا گفت «رفع ما لا يعلمون»، «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم»، «کل شیء مطلق» بنابراین مثل مرحوم آقای صدر و کسانی که این مسلک را قائل هستند این‌ها گرفتار در فقه نیستند که همه‌جا باید احتیاط بکنند. آن‌ها از نظر عقلی می‌گویند این چنینی است ولی با برائت شرعی بله مسأله حل هست. بلکه آقای صدر برائت عقلانی هم دارد، می‌گوید درست است حکم عقل آن است ولی عقلاء که غافل از آن دقایق عقلی هستند برائت جاری می‌کند، این برائت و شارع هم ردع از این نکرده؛ پس یک برائت عقلانی که قهراً البته این برائت عقلانی بعد عدم ردع شارع کشف از برائت شرعی می‌کند دیگر درواقع. فلذاست که با توجه به برائت شرعی یا عقلانی که در آن هم بازگشتش به شرعی هست این مسأله‌ی حق‌الطاعة در این‌جا مشکلی برای ما ایجاد نمی‌کند.

س: اصل قصد امثال، امثال امر واقعی انصراف پیدا نمی‌کند؟

ج: کجا ما اصلاً قصد امثال داریم؟

س: بالاخره هر امری که انجام می‌شود مخصوصاً عبادی باید قصد امثال داشته باشد.

ج: باید نه، باید آن را به نحو عبادی بیاورید. همین را داریم می‌گوییم، اگر شارع فرمود اُقصِد الامثال، کدام دلیل و روایت داریم که اقصِد الامثال؟ این که نداریم، او گفته صلّ؛ ما از ادله می‌فهمیم این صلاة صلاة چی هست؟ تعبدی است، قربی است، مثل واجب توسلی

نیست که به هر شکلی آوردید نه، حالا که این جوری شد باید ببینیم در این که یک چیزی به نحو قریبی تحقق پیدا بکند، به نحو عبادی تحقق پیدا بکند این به چه چیزی متقوم است؟ گفتیم به همین مقدار متقوم است که او را مضافاً الی المولا بیاوری، همین مقدار.

س: حاج آقا آنهایی که می‌گویند که محال است که این اطلاعات مقید بشوند به چنین اموری مثل قصد قربت، یعنی شارع اصلاً نمی‌تواند این را بیان بکند که ما می‌خواهیم به برائت

ج: با اطلاعات آن‌ها نمی‌تواند اما مستقیماً می‌تواند بگوید. مستقیماً اشکالی ندارد، بگوید آقا آن امری که آن‌جا کردم به این شکل امثالش کنم؛ آن‌جا نمی‌تواند اخذ کند، آن حرف‌ها را برای چی می‌گویند؟ برای این که می‌گویند آن در رتبه‌ی بعد از امر است پس لازم می‌آید چیزی که متأخر است متقدم بشود؛ حالا این حرف‌ها درست است یا نه در محل خودش؛ ولی مشکلات آن‌ها این است آن جاها که می‌گویند نمی‌شود.

و اما مسأله‌ی ثانیه:

مسأله‌ی ثانیه این‌جا چی بود؟ که شیخ رضوان‌الله علیه این را مطرح فرموده در این چیزی که الان گفتیم در صفحه‌ی 303 بود؛ الثانی. بعد الثالث بعد الرابع در صفحه‌ی 307، فرموده: «لو انكشف مطابقة ما أتى به للواقع قبل فعل الباقي أجزأ عنه؛ لأنه صَلَّى الصلاة الواقعية قاصداً للتقرب بها إلى الله و إن لم يعلم حين الفعل أن المقرَّب هو هذا الفعل؛ إذ لا فرق بين أن يكون الحزم بالعمل ناشئاً عن تكرار الفعل أو ناشئاً عن انكشاف الحال» این‌جا شیخ می‌فرماید خب ما آن را گفتیم که وقتی عمل را می‌خواهد انجام بدهد باید آن جوری نیت داشته باشد؛ جازم باشد به این که من می‌خواهم او را امثال کنم و این لازم‌اش این است که بگوید همه را می‌خواهم انجام بدهم، همه‌ی اطراف را بیاورم. این را گفتیم اما حالا اگر به همین نیتی که ما گفتیم عمل را شروع کرد یکی‌اش را انجام داد، مثلاً مردد بین قصر و تمام بود قصر را انجام داد، تا قصر تمام شد یقین کرد یا در اثناء خود قصر که وظیفه‌ام همین است. یا قبله مردد بود حالا یک طرف نماز می‌خواند و آن یک طرف که دارد نماز می‌خواند قاصد است که سه طرف دیگر هم بخواند، اتفاقاً در همان اثناء عمل یا بعد از عملی که انجام داد یا قبله‌نما یا مسلمی برایش پیدا شد یا یک کسی که به قبله آشنا بود گفت آقا قبله همین طرف بود که خواندی. دیگر اگر کشف این شد که همین است کفایت می‌کند، چرا؟ برای خاطر این که آن عملی را که انجام داده نیت درست داشته دیگر، آن نیتی که لازم است که داشته، بعد هم معلوم شد که واقع هم همین بوده، پس امر خدای متعال که همین بوده، این هم که این کار را انجام داده با نیت درست که نیت درست همان بود که آن موقع نیتش این بود که بقیه را هم انجام بدهم، برای امثال همان امر واقعی دارم انجام می‌دهم، می‌خواهم آن را محقق کنم، خب محقق شد دیگر؛ پس بنابراین درست است.

در مصباح‌الاصول مسأله را به این شکل شروع کرده که ایشان در امر چهارم فرموده که آیا اگر کشف خلاف شد آیا کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند؟ اصلاً این کشف خلاف کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند فرع بر این است که آن قبلی را داشته باشی. فرموده است که: «التنبیه الثالث ذا تردد واجب بین أمرین أو أمور، و أتى المكلف ببعض احتملاته فانكشف مصادفته للواقع» حالا این کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند؟ یعنی آن‌چه که مبانی یک امر دومی بوده اول بوده، بعد می‌فرمایند که حالا «اختار شيخنا عدم السقوط، إلا فيما إذا كان المكلف عازماً على الموافقة القطعية بالجمع بين المحتملات» از اول چنین قصدی داشته

«فلو لم يكن قاصداً إلاّ الاتيان ببعض الاحتمالات لم يحكم بالصحة» که این بینید اول باید همان مسأله را مطرح بفرمایند، کار نداریم در اثناء کشف خلاف می‌شود یا نه، آن مسأله‌ی اول این است که آیا باید آن‌جوری نیت بکند یا نه؟ که نتیجه‌اش گفتیم این است که اگر آن‌جوری نیت کرد بقیه را هم نیاورد بعد کشف شد که بله روز قیامت معلوم شد، این دیگر آن تکلیف را انجام داده یا نداده؟ آن حرف اول است؛ حرف دوم این است که حالا که گفتیم باید این‌جوری نیت بکند و این‌جور هم نیت کرد ، وسط کشف خلاف شد، آیا این کفایت می‌کند یا نه؟ این مسألهٔ آخری که ایشان.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين